فصلنامه علمی-ترویجی
فرهنگ ایلام

جغرافیای تاریخی ماسبذان در دورۀ سلجوقی

محسن رحمتی[1]

چکیده

ماسبذان به عنوان بخشی از ایالت بزرگ جبال در غرب ایران، به واسطۀ داشتن شرایط مناسب اقلیمی و موقعیت استراتژیک جغرافیایی، از آغاز دورۀ اسلامی تا حملۀ مغول همواره مورد توجه خلفا، سلاطین، سرداران و بزرگان کشوری و لشکری بوده و در نتیجه، بخشی از رخدادهای مهم سیاسی-اجتماعی جهان اسلام در این گسترۀ جغرافیایی حادث شده است. با توجه به تغییر شرایطِ اقلیمی و جغرافیایی این منطقه، بسیاری از اماکن جغرافیاییِ قدیمیِ آن از میان رفته یا تغییر نام داده است و اینک ناآشنا هستند. این مقاله به روش پژوهش تاریخی و با شیوۀ توصیفی- تحلیلی، ضمن تحدید حدود ایالت ماسبذان، به معرفیِ اماکنِ جغرافیاییِ آن در دورۀ مورد مطالعه پرداخته است. این پژوهش نشان داد که در دورۀ مورد پژوهش، از نام ماسبذان برای نامیدن این ناحیه استفاده نشده و در اواخر همین دوره، ماسبذان به عنوان جزئی از کردستان از جبال جدا شده است؛ همچنین در این مقطع، چندین مکان جغرافیایی مهم؛ همچون: سیروان، آذیوخان، قلعۀ ماهکی، قلعۀ خولنجان و قریۀ الرذ در این ناحیه قرار داشته‌اند. مهمتر از هر چیزی در این پژوهش معلوم شد که برخلاف عقیدۀ همۀ پژوهشگران، قلعۀ بهار، به عنوان پایتخت کردستان در عهد ایلخانی و مرکز حکومت سلیمان‌شاه ایوه، نه در نزدیکی همدان که در ناحیۀ کوهستانی ماسبذان قرار داشته است.

واژگان کلیدی: جغرافیای تاریخی، جبال، ماسبذان، سیروان.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان
mohsenrahmati45@gmail.com

مقدمه

مطالعۀ وضعیت جغرافیایی یک منطقه یا مکان خاص در طول تاریخ و تطور آن در گذر زمان که اصطلاحاً جغرافیای تاریخی نامیده می‌شود، یکی از گرایش‌های عمده در مطالعات تاریخی محسوب می‌شود. منطقۀ جبال از مهمترین مناطق ایران، در طول دورۀ باستان و قرون نخستین اسلامی است که با نام ماد (مای، ماه) یا جبال (جبل، کوهستان)، با احتواء نواحی و شهرهای مهم و سوق‌الجیشی، در تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران در آن دوره، نقشی اساسی داشته است. مسافرت‌های فصلی آخرین خسروان ساسانی به شکارگاه‌های منطقۀ ماه، گویای اهمیت این منطقه در اواخر عهد ساسانی است. با فرار یزدگرد بعد از جنگ قادسیه به این منطقه و از اینجا به سوی خراسان، توجه فاتحان عرب به این منطقه جلب شد؛ چنانکه به پایگاهی برای توسعۀ فتوحات اسلامی به سوی خراسان و آذربایجان تبدیل گشت؛ لذا از همان زمان، اهمیت ویژه‌ای برای تداوم سلطۀ اعراب داشت؛ از این رو، بازکاوی شرایط تاریخی و جغرافیایی این ناحیه و یا توابع آن، به صورت تک‌نگاری، می‌تواند در فهم تاریخ گذشتۀ ایران مؤثر باشد.

ناحیۀ ماسبذان، یکی از نواحیِ جبال (ماه) است که در متون تاریخی و جغرافیایی، مورد توجه قرار گرفته و علاوه بر وقوع برخی حوادث مهم تاریخی و سیاسی در آن، تفرجگاه خلفای عباسی نیز بوده است؛ همچنین بخشی از راه‌های ارتباطی بین نواحی شرقی جبال و بغداد و بین‌النهرین (مرکز خلافت عباسی)، از ماسبذان عبور می کرد. این منطقه، در دامنۀ جنوب غربی جبال زاگرس، ارتباط تنگاتنگی با عراق داشته و به عنوان پل ارتباطی بین جبال و عراق عمل می کرده است. از این رهگذر در متون و منابع متعدد تاریخی و جغرافیایی از شهرها، روستاها و یا قلعه‌های این ناحیه نام برده شده است؛ اما از آنجا که بخش اعظم این شهرها و قلاع از میان رفته‌اند، برای خوانندگان، چندان روشن و واضح نیستند؛ بر این اساس، در این مقاله، کوشش می‌شود تا به روش پژوهش تاریخی و با شیوۀ توصیفی-تحلیلی، به معرفی نقاط جغرافیاییِ معتبر منطقۀ ماسبذان از آغاز دورۀ سلجوقی تا دوران ایلخانان و تعیینِ مکان آنها پرداخته شود.

محققان جدید که به تحقیق و بررسی در عرصۀ جغرافیای تاریخی ایران پرداخته‌اند نیز مطالبی در خصوص جغرافیای تاریخی ماسبذان در قرون نخستین اسلامی تحریر کرده‌اند. حسین قره‌چانلو (۱۳۶۰: ۳۱-۵۲) در مقاله‌ای با عنوان «استان کنونی ایلام و عیلام؛ پژوهشی در جغرافیای تاریخی ماسبذان و مهرجانقذق» به شرح جغرافیای تاریخی این منطقه پرداخته است؛ ولی نویسنده، به کنار هم قرار دادن نوشته‌های جغرافیانویسان متقدم، بسنده نموده و از ارائۀ تحلیل و بررسی خودداری کرده است. رویکرد صرفاً نقلی، سبب شده است که حتّی مؤلف نتواند بین ماسبذان (به عنوان اسم ناحیه) و سیروان (به عنوان شهر مرکزی آن ناحیه) تمایز قائل شود؛ چنانکه ماسبذان را به عنوان شهری در نظر گرفته که بعد از مدتی ویران شده و جای خود را به سیروان داده است. علی‌بیگی (۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۴۲) نیز در

مقاله‌ای با عنوان «جغرافیای تاریخی ولایات ماسبذان و مهرجانقذق و حاکم‌نشین آنها» به چگونگی فتوحات عرب در این منطقه و نقش این ناحیه در تداوم فتوحات پرداخته و دربارهٔ جغرافیای سیاسی و اداری آن، فقط به گردآوری داده‌های جغرافیانویسان متقدم و نظرات پژوهشگران جدید بسنده نموده است. مظاهری و همکاران (۱۳۹۳: ۸۵-۱۰۲) نیز در مقاله‌ای با عنوان «زوال ولایت مهرجانقذق بر اساس متون تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی» ضمن بررسی مهرگان‌کده و عوامل مرتبط با زوال آن، در حد دو یا سه سطر، دربارهٔ سیروان و ماسبذان مطلب آورده‌اند؛ همچنین اکبری (۱۳۹۴: ۵۵-۷۴)، به تبیین تحولات تاریخی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی ماسبذان و مهرگان‌کده فقط در چهار قرن اول اسلامی پرداخته و دربارهٔ حوادث قرون پنجم و ششم هجری و نواحی جغرافیایی و قلاع این منطقه مطلبی نگفته است؛ بنابراین، مقاله حاضر درصدد است تا با بازکاوی متون جغرافیایی و تاریخی، جایگاه، اهمیت و حدود جغرافیاییِ ماسبذان به تنهایی (و نه مهرگان‌کده) را در دورهٔ سلجوقی تبیین کند و نقاط معتبر جغرافیایی آن؛ اعم از شهر، روستا، قلاع و دژهای بزرگ و نقش آنها در تحولات تاریخی آن دوره را معرفی و تشریح کند.

ماسبذان، وجه تسمیه و ویژگی‌های جغرافیایی آن

بخش‌های غربی و مرکزی ایران، در فاصلهٔ رودهای ارس تا کرخه و از دجله تا خوار ری، قلمرو اصلی مادها را تشکیل می‌داد. این بخش از ایران در دوران هخامنشی، با عنوان مادَ (ماذَ)، دومین ایالت معتبر قلمرو هخامنشی بود. از دوران سلوکی، بخش شمالی این منطقه، در حدّ فاصل رودهای ارس تا قزل اوزن، تحت فرمان آتروپاتن مستقل شد و به ماد آتروپاتن یا ماد کوچک معروف گردید. از دورهٔ اشکانی به بعد، عنوان ماد به مای یا ماه تغییر یافت و تا پایان دورهٔ ساسانی یکی از مهمترین ایالات ایران بود. با روی کار آمدن اعراب مسلمان و شیوهٔ اداری خاصی که برای منطقه در نظر گرفته بودند، این منطقه به چند ناحیه همچون: ماه البصره (به مرکزیت همدان یا نهاوند)، ماه الکوفه (به مرکزیت دینور و کرمانشاه)، ماه اسبذان، ماه بهزادان، ماه دینار، مهرگان‌کده، ایغارین، ری و اسپهان تقسیم شد (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۰؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۰۶-۱۶۶)؛ بنابراین، در قرون نخستین اسلامی، اگرچه همهٔ این منطقه، از نظر جغرافیایی تحت نام واحد جبال (کوهستان) دانسته می‌شد، از نظر اداری به چند حوزهٔ ماسبذان، مهرگان-کده، ماه‌الکوفه، ماه البصره قم، ری و اسپهان تقسیم شده بود.

ماسبذان (ماسپتان) از دو جزء «ماه» و «اسبذان» ترکیب یافته است؛ جزء نخست، آشکارا تصحیفی از ماد است که در دورهٔ اشکانی و ساسانی با نام مای یا ماه خوانده می‌شد؛ جزء دوم نیز اسبذان است که به صورت اسپتان (اسپدان) نیز دیده می‌شود و مفهوم آن به طور صریح، دانسته نیست. بلاذری (۱۴۲۱: ۸۵) در توضیح عنوان فرمانروای بحرین در عهد ساسانی، وی را اسبذی خوانده و در تبیین آن، اسبذ را نام مکانی در هَگَر (هَجَر) در سواحل جنوبی خلیج فارس دانسته و منسوب به آن

را اسـبذی خوانـده اسـت. او اسـبذ و اسـبذی را بـه معنـای اسب‌پرسـت آورده اسـت کـه تحلیلـی عامیانـه و غیرقابـل پذیـرش اسـت. بـا توجـه بـه سـاختار ظاهـری واژه، بـه نظـر می‌رسـد کـه بتـوان اسـبذان (اسـپتان) را تلفظـی دیگـر از اسـپهان (مـکان سـپاهیان) دانسـت؛ بـر اسـاس ایـن وجـه تسـمیه و بـا توجـه بـه موقعیـت کوهسـتانی منطقـه؛ همچنیـن وجـود مراتـع و چراگاه‌هـای غنـی در آن و در عیـن حـال دسترسـی آسـان بـه تیسـفون، پایتخـت ساسـانیان، می‌تـوان قلعه‌هـای مسـتحکم آن را محـل نگهـداری سـپاهیان ساسـانی و مراتـع آن را چـراگاه اسـب‌های سـلطنتی دانسـت.

کوهسـتانی بـودن منطقـه و وجـود دره‌هـا، چشمه‌سـارها و رودهـای فـراوان در ایـن ناحیـه، شـرایط آب و هوایـی آن را بسـیار مسـاعد و ممتـاز سـاخته بـود. منطقـۀ ماسـبذان از دوران ساسـانی تـا دورۀ اسـلامی، آب و هوایـی خـوش داشـته اسـت (ابن‌حوقـل، ۱۹۶۷: ۳۶۹؛ ادریسـی، بـی تـا، ج۲: ۶۷۷)؛ چنانکـه در مطالـبِ منقـول از قبـاد، پادشـاه ساسـانی (۴۸۸-۵۳۱م) آمـده، ایـن منطقـه، جـزء سـیزده منطقۀ دلگشـای ایران زمین به حساب می‌آمـده اسـت (ابن‌فقیـه، ۱۸۸۵: ۲۱۱). ایـن امـر سـبب شـده بـود تـا ناحیـۀ ماسـبذان، محـل تجمـع انـواع حیوانـات شـکاری و جایـگاه شـکار و تفـرج سـلاطین و خلفـا گـردد. بـا وجـود جویبارهـا و چشمه‌سـاران متعـدد در ایـن ناحیـه، آب در کوچه‌هـا، بازارهـا و جلـوی خانه‌هـا جریـان داشـت و بـه سـهولت در دسـترس سـاکنان منطقـه قـرار می‌گرفـت؛ در عیـن حـال نیـز امـکان توسـعۀ کشـاورزی و باغـداری را در منطقـه فراهـم مـی‌آورد (ابن‌حوقـل، ۱۹۶۷: ۳۶۹)؛ بـه ایـن ترتیـب، ماسـبذان یکـی از نواحـی میوه‌خیـز ایـران بـود کـه میوه‌هـای مرغـوب در آن تولیـد می‌شـد (ابن‌خردادبـه، ۱۸۸۹: ۱۷۲) و درختـان، محصـولات و میوه‌هـای فراوانـی از همـه نـوع، سردسـیری و گرمسـیری، در ایـن ناحیـه بـه عمـل می‌آمـد (ادریسـی، بـی تـا، ج۲: ۶۶۷)؛ همچنیـن نیلوفـر سـیروان و نارنـج صیمـره، شـهرۀ آفـاق و زبانـزد خـاص و عام بـود (ثعالبـی نیشـابوری، ۱۴۲۴: ۴۳۲؛ بدیـن ترتیـب، معلـوم اسـت کـه ماسـبذان از ویژگی‌هـای طبیعـیِ قابل توجهـی برخـوردار بـوده و علاوه بـر اهمیـتِ نظامـی، از لحـاظ سیاسـی و اقتصـادی نیـز اهمیـت داشـته اسـت.

حدود جغرافیایی ماسبذان

بـه رغـم آنکـه برخـی از جغرافیانویسـان متأخـر، بـا صراحـت، ماسـبذان را نـام شـهر می‌داننـد (قزوینـی، بـی تا: ۲۶۰)، از متـون تاریخـی و جغرافیایـی برمی‌آیـد کـه ایـن اسـم، بـر یـک نقطـۀ جغرافیایـی مشـخص همچـون یـک روسـتا یـا یـک شـهر، اطـلاق نشـده و نـام کلـی یـک ناحیـه بـوده کـه بخشـی از مناطـق غربـی سلسـله جبـال زاگـرس را در بـر می‌گرفتـه اسـت. متأسـفانه منابـع موجـود، حـدود دقیق این ناحیـه را روشـن نمی‌کنند. مطابـق اشـارات منـدرج در متـون تاریخـی و جغرافیایـی، ماسـبذان بـه همـراه مهرگان‌کـده، حد جنوبـی ایالت جبـال را تشـکیل مـی‌داده و بـه تصریـح ابوزیـد بلخـی (۱۴۳۱: ۲۷۶) «ایـن منطقه، بین جبـال، عراق و خوزسـتان قـرار داشـته اسـت». ابودلـف نیـز در تشـریح ایـن ناحیـه، بـه جـاری بـودنِ آب از ایـن منطقه به سـوی بندنیجین خبـر داده اسـت (خزرجـی، ۱۹۷۰: ۶۴). منابـع جغرافیایـی اسـلامی در تعییـن حـدود عـراق، نواحـیِ حلـوان،

خانقیـن، بندنیجیـن، طبـب (تیـب)، بادرایـا و باکسـایا را جـزء عـراق برشـمرده‌اند (ابن‌خردادبـه، ۱۸۸۹: ۶، ۱۳ و ۱۴)؛ اگرچـه در دورهٔ اسـلامی، حلـوان، ضمیمـهٔ ایالـت جبـال شـده بـود (قدامـه بـن جعفـر، ۱۸۸۹: ۲۴۳؛ مسـعودی، ۱۴۲۱: ۵۳)، خانقیـن، هنـوز موجـود اسـت و نـام تیـب نیـز هنوز بـر رودخانـه‌ای که از شـمال دهلران بـه عـراق روان اسـت (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۹۸)، باقـی مانـده اسـت. حلـوان نیـز کـه در دورهٔ ساسـانی جزئـی از عـراق محسـوب می‌شـد و بـه نـام شـاذپیروز شـناخته شـده بـود (ابن‌خردادبـه، ۱۸۸۹: ۱۴)، نواحـی پیرامـون سـرپل‌زهاب و قصرشـیرین تـا سـواحل رود دیالـه را در بـر می گرفـت. برخـی از جغرافیانویسـان نیـز حلـوان را جـزء ایالـت جبـال بـه حسـاب آورده‌اند (همـان: ۲۰) به تصریـح حمـدالله مسـتوفی(۱۳۶۲: ۳۹) «بندنیجین همان مندلیجیـن (بعدهـا منلیجـی، مندلـی)، کرسـی ایالتـی بـود کـه در قـرن هفتـم بـا نـام لحـف خوانـده می‌شـد و بادرایـا و باکسـایا بـه همـراه ناحیـهٔ بیات از توابـع آن بـه شـمار می‌رفتنـد». این عبـارات، آشـکارا نشـان می‌دهد کـه منطقـهٔ ماسـبذان در شـرق عـراق و شـمال خوزسـتان قـرار داشـته و از طرف شـرق و شـمال با دیگـر نواحـی جبـال، ممـاس و مجـاور بـوده اسـت؛ همچنیـن از عبـارات فـوق، می‌تـوان اسـتنباط کـرد کـه حـدود غربـی ماسـبذان بـا مرزهـای کنونـی ایـران و عـراق از سـومار تـا دهلـران تقریبـاً منطبـق بوده اسـت.

جغرافیانویسـان، در توصیـف حـدود خوزسـتان، از شـهرها و نواحـی واقـع در شـمال شـوش و دزفـول یا به عبـارت دقیق‌تـر، اراضـی واقـع در شـمال رود کرخـه، ذکـری بـه میـان نیاورده‌انـد؛ بنابرایـن بـه نظـر می‌رسـد کـه اراضـی واقـع در شـمال کرخـه و شـمال غربـی شـوش، جـزء خوزسـتان نبـوده و بـه تصریـح برخـی از جغرافیانویسـان، ایـن نواحـی شـمالی، جـزء سـیمره و سـیروان بـوده اسـت (ابن‌حوقـل، ۱۹۶۷: ۲۵۰)؛ به‌ویـژه کـه مسعودی، صراحتـاً ماسـبذان و مهرگان‌کـده را در دامنـهٔ کبیرکـوه نوشـته اسـت (مسـعودی، ۱۴۲۱: ۶۰)؛ پـس می‌تـوان مـرز جنوبـی ماسـبذان را تـا نزدیکـی رود کرخـه دانسـت و می‌تـوان گفـت کـه حـدود شـمالی و شـرقی ایـن ناحیـه بـا دیگـر نواحـی ایالـت جبـال، مجـاور و ممـاس بـوده‌است.

رود سـیمره از دامنـهٔ کوه‌هـای راسـوند و الونـد، سرچشـمه می گیـرد و بعـد از دریافـت شـعباتی از اطـراف دینـور و کرمانشـاه، بـه سـوی جنـوب، تغییـر مسـیر می‌دهـد و بـا عبـور از دامنـهٔ شـرقی کبیرکـوه، لرسـتانِ پشـتکوه و پیشـکوه را از یکدیگـر جـدا می‌سـازد. بخشـی از مسـیر درهٔ ایـن رود در دامنـهٔ شـمالی کبیرکـوه، بـا نـام مهرگان-کـده (یـا بـه صـورت معـرّب آن مهرجان‌قـذق) معـروف بـود کـه کرسـی آن - شـهر سـیمره (صیمـره) - نـام خـود را بـه ایـن رود نیـز داده بـود. ویرانه‌هـای شـهر سـیمره، امـروزه در اطـراف دره‌شـهر دیـده می‌شـود. بـا توجـه بـه آنکـه مهرگان‌کـده و مرکـز آن (سـیمره) را ناحیـه‌ای متمایـز از ماسـبذان دانسـته‌اند و از شاپورخواسـت، طرهـان، کوهدشـت و الشـتر بـه عنـوان شـهرهایی مجـزا و متفـاوت بـا ماسـبذان نـام برده‌انـد، به‌خوبـی می‌تـوان دریافـت کـه درهٔ رود سـیمره، مـرز شـرقی ناحیـهٔ ماسـبذان را تشـکیل مـی‌داده اسـت. مـرز شـمالی ماسـبذان نیـز قطعـاً بـا ایالـت مـاه الکوفـه مجـاور بـوده اسـت؛ امـا بـه دلیـل سـکوت مطلـق منابـع، نمی‌تـوان مـرز آن را مشـخص کـرد. ولـی چنانکـه در قـرون بعـد، ماهیدشـت و درتنـگ، واحدهـای سیاسـی - اداری مسـتقلی محسـوب می‌شـدند، می‌تـوان همچـون لسـترنج (۱۳۶۴: ۲۱۸) حـدود شـمالی آن را دشـت

ماهیدشت تصور کرد؛ بنابراین، تردیدی نیست که حدود ماسبذان تقریباً بر حدود استان ایلام امروزی (به استثنای دره‌شهر و آبدانان) منطبق بوده است یا به عبارت بهتر، صفحات غربی و شمالیِ منطقه‌ای که امروزه تحت عنوان استان ایلام شناخته می‌شود، در قرون نخستین اسلامی به نام ماسبذان خوانده می‌شده است. در هیچ متنی از دورۀ سلجوقی، نام ماسبذان ذکر نشده است؛ ولی از اواسط قرن ششم هجری، بخش غربیِ ایالت جبال، تحت عنوان کردستان معروف شد. توصیفی که حمدالله مستوفی (۱۳۶۲: ۱۰۷-۱۰۹) از حدود ایالات کردستان دارد، به وضوح نشان می‌دهد که منطقۀ ماسبذان نیز در محدودۀ کردستان قرار گرفته بوده است.

جغرافیای اداری ماسبذان

چنانکه گفته شد، منطقه‌ای که ولایت ماسبذان در آن واقع شده بود، در دورۀ اسلامی از نظر جغرافیایی، «جبال» نام داشت که از قرن پنجم به بعد، با استیلای سلجوقیان و رسمیت زبان فارسی در دربار آنان، این ناحیه، «کوهستان» نامیده شد که ترجمۀ دقیق جبال است؛ همچنین این منطقه به نام «پهله» نیز خوانده می‌شد و شامل همدان، ماسبذان، مهرجانقذق و صیمره، ماه بصره (نهاوند) و ماه کوفه (دینور و قرماسین) بود (ابن‌فقیه، ۱۸۸۵: ۲۰۹). اگرچه برخی تصریح دارند که شهرهای پهله، فقط همین موارد هستند؛ اما برخی ری و اسپهان را هم جزء این بلاد نوشته‌اند و برخی دیگر، آذربایجان را نیز بر آن افزوده‌اند (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۵۷؛ یاقوت حموی، ۱۹۷۷، ج۴: ۲۸۱). به نظر می‌رسد که این نامگذاری از نظر فرهنگی بوده و منسوب به آن را پهلوی می گفته‌اند. به خاطر اشتراک لهجه و زبان گفتاری میان ساکنان این شهرهاست که برخی ری، اسپهان و آذربایجان را نیز جزء این محدوده دانسته‌اند.

با توجه به گستردگیِ این ناحیه، طبیعی است که از نظر اداری به واحدهای کوچکتری تقسیم شده باشد؛ اما اطلاع صریحی در دست نیست که نشان دهد ماسبذان در تقسیمات اداری منطقه چه جایگاهی داشت؟ تابعِ کدام ناحیه بوده است؟ یا کدام نواحی، جزء توابع آن بوده‌اند؟ گزارش‌های موجود در قرون سوم و چهارم، همیشه نام ماسبذان را در کنار مهرگان‌کده، مانند دو همزاد، ذکر کرده‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج۷: ۴۹ و ۱۲۰؛ ج۸: ۲۴۸)؛ بنا بر اینکه نحوۀ ارتباطِ این دو، به صورت دقیقی معلوم نیست؛ از شیوۀ اداری منطقه نیز اطلاع صریحی در دست نیست؛ با این حال، تعمّق در روایات مربوط به فتوح اسلامی در منطقه شاید بتواند تا حدودی از وضعیت اداری این ناحیه پرده بردارد. مطابق برخی روایات، فتح ماسبذان، اندکی بعد از نبرد قادسیه (۱۶هـ‌ق) و طی نبردی سنگین (فتح العنوه) توسط سپاهیان عربِ کوفه انجام شده و تا سالها بعد، آن ناحیه همچنان وابسته به کوفه بوده است (طبری، ۱۴۱۸: ج۳: ۴۴۳). مطابق روایت دیگر، این ناحیه همراه با مهرگان‌کده، اندکی بعد از فتح دینور، در یک زمان و به یک صورت (فتح به صلح) فتح شده‌اند (بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۰۰ و ۳۰۱). از آنجا که فتح دینور و نهاوند نیز به دست سپاهیان کوفه صورت گرفته است، چنین استنباط می‌شود

کـه ماسـبذان از نظـر اداری بـه دینـور وابسـته بـوده و بـا سـقوط دینـور، ایـن دو ناحیـه نیـز بـا همـان شـروط (شـروطِ مربـوط بـه صلـح دینـور بـا اعـراب مسـلمان) تسلیم شـده‌اند کـه در ایـن صـورت، بایـد آن ناحیـه را جـزء ماه‌الکوفـه دانسـت؛ از طـرف دیگـر، یاقـوت حمـوی (۱۹۷۷، ج۱: ۵۲) در جایـی بـه صراحـت آذیوخـان را از توابـع نهاونـد برشـمرده اسـت؛ از ایـن رو، ممکـن اسـت بـه نظـر برسـد کـه ایـن ناحیـه در قـرون نخسـتین اسـلامی از نظـر اداری، تابـع مـاه البصـره، بـه مرکزیـت نهاونـد، بوده باشـد؛ ولـی اخبـاری دال بر منازعـهٔ اعراب کوفـه و بصـره بـر سـر میـزانِ سـهمی کـه از بیت‌المـال می‌گرفتنـد، موجـود اسـت کـه بـر اسـاس آن، اهالـی بصـره بـا شـکایت بـه خلیفـه، از کم‌بـودن میـزان اموالـی کـه بـه آنهـا داده می‌شـد، گلایـه کردنـد و بـرای حلّ مشـکل، درخواسـت نمودنـد تـا برخـی از سـرزمین‌ها و ایـالات وابسـته بـه کوفـه را بـه آنهـا بدهنـد. در ایـن درخواسـت بـه طـور صریـح گفتـه بودنـد کـه مالیـات یکـی از سـه مـاه (مـاه دینـار، مـاه الکوفـه یـا ماسـبذان) بـه بصـره داده شـود (طبـری، ۱۴۱۸، ج۳: ۵۴۵). ایـن فقـره، آشـکارا نشـان می‌دهـد کـه ماسـبذان از دینـور و همـدان، مستقل و خـود، یـک منطقـه بـوده اسـت.

متـون جغرافیایـی قـرن سـوم نظیـر آثـار ابن خردادبـه و قدامـه نیـز در شـرح وضعیـت مالیاتـیِ ایالـت جبال، میـزان مالیـات ماسـبذان را متمایـز از مالیـات مهرگان‌کـده، مـاه الکوفـه (بـه مرکزیـت دینـور و کرمانشـاه)، مـاه البصـره (بـه مرکزیـت همـدان یـا نهاونـد)، ایغاریـن، قـم، ری و اسـپهان، ثبـت و ضبـط کرده‌انـد. یعقوبـی (۱۸۹۲: ۲۷۰)، خـراج ماسـبذان و مهرگان‌کـده را بـر روی هـم، در عهـد عمـر، دو میلیـون و پانصـد هـزار درهم دانسـته اسـت. ابن‌خردادبـه (۱۸۸۹: ۴۱) همیـن مـورد را سـه میلیـون و پانصـد هـزار درهـم نوشـته؛ ولـی قدامـه بـن جعفـر (۱۸۸۹: ۲۴۴)، خـراج هـر دو ناحیـه را تفکیـک کـرده و هـر کـدام را بـه صـورت مسـتقل و مجـزا یـک میلیـون و یکصـد هـزار درهـم نوشـته اسـت. ایـن در حالـی اسـت کـه ابن‌خردادبـه (۱۸۸۹: ۲۰)، خـراج مـاه الکوفـه (دینـور) را نیـز بـه صـورت مسـتقل و مجـزا سـه میلیـون و هشـتصد هـزار درهـم نوشـته و همان‌جا تأکیـد کـرده اسـت کـه در عهـد ساسـانی، خـراج کل جبـال، آذربایجـان، ری، همـدان، ماهیـن، طبرسـتان، دنباونـد، ماسـبذان، مهرجـان قـذق، حلـوان و قومـس، ۳۰ میلیـون درهـم بـوده اسـت.

شهرها و نواحی مدنی ماسبذان

ایالـت ماسـبذان بـه صـورت مشـخص بـه دو بخـش جلگـه و کوهسـتان تقسـیم می‌شـد کـه بخـش جلگـه، در سـمت غربـی آن و در مجـاورت بـا بندنیجیـن قـرار داشـته و بخـش کوهسـتانی، در سـمت شـرقی و در کنـار رود سـیمره واقـع بـوده اسـت. ایـن منطقـه، خـود، شـامل نواحـی کوچکتـری بـود کـه نـام برخـی از آنهـا بـه مـا رسـیده اسـت؛ ولـی در خصـوص تعییـن مـکان آنهـا اطلاعـی در دسـت نیسـت. از مهمتریـن نواحـی ایـن قسـمت، هنـدف (بهنـدف یـا ویهنـد) بـود کـه در بخـش جلگـه‌ای ماسـبذان و در مجـاورت بـا بندنیجیـن و باکسـایا قـرار داشـت (طبـری، ۱۴۱۸، ج۳: ۴۴۳؛ مقدسـی، ۱۴۰۸: ۲۱۰؛ ابن‌فقیـه، ۱۸۸۵: ۲۱۱؛ مسـعودی، ۱۴۲۱: ۴۹ و ۶۴). ناحیـهٔ دیگـر نیـز قهقـور، نـام داشـت کـه سـاکنان آن را جـزء پسـت‌ترین سـاکنان قلمـرو ایـران

برشمرده‌اند (ابن‌فقیه، ۱۸۸۵: ۲۱۱). همچنین رودهایی از این منطقه به سوی عراق و بندنیجین روان بود که معروفترین آنها نهر ماسبذان بود (مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۱۰). به نظر می‌رسد که این نهر بر رود کنگیر امروزی منطبق باشد (اکبری و یاری، ۱۳۹۵: ۲)؛ همچنین از چشمه یا نهر فنجای در این منطقه یاد شده است که آب آن را جز سبک‌ترین آب‌های ایران‌زمین دانسته‌اند (ابن‌فقیه، ۱۸۸۵: ۲۱۱؛ مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۱۰). با توجه به گستردگی ناحیهٔ ماسبذان و موقعیت ممتاز اقتصادی و ارتباطی آن، شهرها و روستاهای بزرگ و کوچکی در آن وجود داشت که نام آنها در منابع و متون جغرافیایی درج شده است. در ذیل به ترتیب به آنها اشاره می‌شود:

۱. سیروان

بزرگترین شهر ناحیه یا به اصطلاح، کرسی ناحیهٔ ماسبذان، سیروان نام داشت (بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۰۰). نا گفته پیداست که این نام، صورت معرّب شیروان است. اهمیت این شهر به حدی بود که در برخی متون، آن را بر همهٔ ناحیهٔ ماسبذان، اطلاق نموده و این ناحیه را به نام سیروان معرفی کرده‌اند. مکان قرار گرفتن این شهر را در نزدیکی رود سیمره نوشته‌اند. ابن‌خردادبه (۱۸۸۹: ۴۱) و قدامه (۱۸۸۹: ۲۲۶) نیز فاصلهٔ این شهر با حلوان را ۷ سکه (حدود ۹۰ کیلومتر) و با سیمره (کرسی مهرگان‌کده) ۴ سکه (حدود ۵۰ کیلومتر) دانسته‌اند؛ در حالی که فاصلهٔ حلوان با شهر زور ۹ سکه بود. به گفتهٔ قدامه (همان)، راه مستقیمی بین سیروان و سن‌سمیره (کوه بیستون) نیز برقرار بود که مسافت آن را ۴ سکه (حدود ۵۰ کیلومتر) نوشته است. یعقوبی (۱۸۹۲: ۲۶۹) و به تبع وی ادریسی (بی تا، ج۲: ۶۷۷) فاصلهٔ سیروان تا سیمره را دو مرحله نوشته‌اند. اصطخری (۱۹۲۷: ۱۹۷) و به تبع وی ابن‌حوقل (۱۹۶۷: ۳۶۱) نیز فاصلهٔ سیروان تا دینور را ۴ منزل نوشته و فاصلهٔ آن با سیمره را یک روز راه، ثبت کرده‌اند.

از قدمت و زمان تأسیس این شهر، اطلاعی در دست نیست؛ اما در کتیبه‌ای که از پوزور اینشوشیناک در قرن ۲۲ قبل از میلاد، بر جای مانده، از ناحیه‌ای به نام «شیلوان» نام برده شده است که محققان امروزی، به خطا آن را با نواحی پیرامون رود سیروان کنونی در شمال کرمانشاه تطبیق می کنند (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۲)؛ اما به دلایلی می‌توان آن را همینِ سیروانِ ماسبذان دانست؛ چنانکه معلوم است در طول زمان، «ل» به «ر» تبدیل شده و شیلوان به شیروان تغییر یافته و در متون عربی با تبدیل «ش» به «س»، این نام به صورت سیروان درآمده است. بدیهی است که در این روند، صورت نوشتاری این اسامی تغییر می کند؛ اما تلفظ محلی آنها در نزد ساکنان بومی باقی می‌ماند. رود سیروان، هیچگاه شیروان خوانده نشده و در نزد مردم بومی نیز به سیروان موسوم بوده است. در منابع و متون کهن جغرافیایی نیز آن را شاخه‌ای از رود زاب دانسته‌اند (مسعودی، ۱۴۲۱: ۶۳ و ۶۴)؛ ولی ناحیهٔ غربِ رودِ سیمره در تلفظ ساکنان محلی، شیروان خوانده می‌شود.

یعقوبی (۱۸۹۲: ۲۷۰) در قرن سوم، آن را شهری جلیل‌القدر و وسیع دانسته که در بین کوه‌ها و

دره‌ها واقع بوده است. او همچنین از وجود چشمه‌سارهای فراوانی که در وسط شهر جاری بودند و مزارع و روستاها را آبیاری می کردند، خبر داده و طول این باغات و مزارع را تا مسافت سه روز راه از شهر نوشته است. «در نیمهٔ اول قرن چهارم، زلزله‌ای بزرگ و سخت در منطقهٔ جبال؛ به‌ویژه در سیروان و صیمره رخ داد» (مسعودی، ۱۴۲۱: ۶۰) که به طور مسلم، خسارات زیادی بر آن وارد کرده است؛ چنانکه این شهر، هیچگاه جایگاه سابق خود را بازنیافته و سال به سال از رونق آن کاسته شده است؛ در نتیجه جغرافیانویسان در نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری، با ارائهٔ توصیف مختصری با این مضمون که شهری کوچک است که بناهایش از سنگ و گچ ساخته شده و خرمی و آبادانی دارد (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۴۱؛ ابن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۳۶۸)، از آن یاد کرده‌اند. مقدسی (۱۴۰۸: ۳۰۲)، در اواخر قرن چهارم، از آن با نام سیراوند، یاد کرده و آن را شهری کوچک در نزدیکی لحف دانسته است که آبش از چشمه است و باغ و میوهٔ فراوان دارد و در تعبیری عجیب‌تر، ماسبذان را با صیمره تطبیق داده است. این امر نشان می‌دهد که در اواخر قرن چهارم، سیروان، اهمیت خود را از دست داده و ناحیهٔ ماسبذان به لحاظ اداری با مهرگان-کده ادغام شده و از طریق صیمره (مرکز مهرگان‌کده) اداره می‌شده است؛ از این رو، می‌توان گفت که اگرچه زلزلهٔ قرن چهارم به آبادانیِ سیروان و صیمره لطمه و آسیب جدّی وارد کرد؛ اما آسیبِ سیروان، جدّی‌تر بود و اهمیت خود را از دست داد و این روال انحطاط و تنزّل بعد از آن هم تداوم داشت؛ چنانکه در حوادث نیمهٔ اول قرن پنجم، فقط از قلعهٔ سیروان، یاد شده که در تملک خاندان بنی‌عناز قرار داشته، در جریان سلطهٔ سلجوقیان بر این بخش از ایران نیز واجد اهمیت بوده و آخرین امیر بویهی، الملک الرحیم (۴۴۰-۴۴۷هـ‌ق) در آنجا زندانی شده است (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج۹: ۴۹۳، ۵۲۹-۵۳۱، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۵، ۵۷۰، ۶۱۲ و ۶۵۰). وقوع این حوادث تاریخی، استمرار و تداوم حیات سیروان را تا اواسط قرن پنجم مسجل می‌سازد. به رغم آنکه ادریسی (بی تا، ج۲: ۶۷۷) در قرن ششم و جغرافیانویسان قرن هفتم (یاقوت حموی، ۱۹۷۷، ج۳: ۲۹۶؛ قزوینی، بی تا: ۲۶۰؛ بغدادی، ۱۴۱۲، ج۲: ۷۶۶) همچنان از سیروان نام برده‌اند. عدم ذکر نام این شهر یا قلعهٔ آن در حوادث تاریخی از نیمهٔ دوم قرن پنجم به بعد، نشان می‌دهد که سخنان آنها فقط رونویسی از منابع متقدم است و سیروان در اواخر قرن پنجم از جغرافیای ماسبذان حذف شده بود. امروزه ویرانهٔ این شهر در روستای سراب کلان در نزدیکی شهر لومار در شهرستان سیروان دیده می‌شود. خرابه‌های سیروان، کامل‌ترین بازماندهٔ یک شهر ساسانی به شمار می‌آیند؛ چنانکه «منازل، عموماً عظیم و مصالح آنها از سنگ ملات آهکی فوق‌العاده محکم کوه‌های مجاور» (راولینسون، ۱۳۶۲: ۵۵ و ۵۶) بوده است. به روایت ادریسی (بی تا، ج۲: ۶۷۷)، بیشترَ خانه‌ها را به مانند دوران ساسانی از گچ و سنگ ساخته بودند که زیبایی‌های خود را داشته و به مانند نوع شهرسازی موصل و تکریت بوده است.

۲. اریوجان

از دومین شهر بزرگ در منطقهٔ ماسبذان، با نام اریوجان (اذیوجان، اربوجان، اریجان) یاد شده است. ابودلف، در توصیف مسیر بین حلوان به سوی سیروان، اول از این شهر نام برده و این نشان می‌دهد که این شهر در شمال ناحیهٔ ماسبذان، بین سیروان و حلوان قرار داشته است. به تصریح یاقوت حموی (۱۹۷۷، ج۱: ۱۶۷)، بین این شهر و مقبرهٔ المهدی، خلیفهٔ عباسی چند فرسخ فاصله بوده است. از آنجا که مکان مقبرهٔ المهدی در شهر کنونی ایلام تعیین شده است (مرادی‌مقدم و کشتمند، ۱۳۹۰: ۱۷۳–۱۸۱)، می‌توان اریوجان را با ایوان امروزی تطبیق کرد. اریوجان، یکی از شهرهای زیبای ماسبذان بوده که از نظر طبیعی و موقعیت جغرافیایی به سیروان، شباهت داشته و در دشتی میان کوه‌های پر از درخت واقع بوده است (خزرجی، ۱۹۷۰: ۶۴). آتشفشان فعالی در نزدیکی سرزمین اریوجان بوده که آن را تومان می‌خواندند (مسعودی، ۱۴۲۱: ۷۰). این آتشفشان از چهل فرسخ فاصله از حدود بغداد دیده می‌شد. از آنجا که زمین‌های نزدیک آتشفشان‌ها از خاکی مرغوب جهت کشاورزی برخوردار هستند، سطح زراعت در این قسمت اریوجان بالاتر بوده است. وجود آتشفشان باعث شده بود تا انواع معادن گوگرد، زاج، ذغال، کبریت، شوره، نمک، آب‌های معدنی و چشمه‌های آب گرم بسیاری در ماسبذان شکل بگیرد (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج۲: ۳۵؛ خزرجی، ۱۹۷۰: ۶۴؛ قزوینی، بی تا: ۲۶۰)؛ بنابراین، اریوجان به عنوان دومین نقطهٔ شهر بزرگِ ماسبذان، شهرتِ بسیار داشته و در متون جغرافیایی به کرات از آن نام برده شده است.

۳. الرذ

از معروفترین حوادث تاریخی ماسبذان در قرون نخستین اسلامی، درگذشت سومین خلیفهٔ عباسی، المهدی بالله (۱۵۹–۱۶۹هـ‌ق) است که به تصریح مورخان، برای تفرج به ماسبذان رفت؛ ولی در همان منطقه، بیمار شد و در یکی از روستاهای آنجا با نام الرذ درگذشت و در همان‌جا مدفون شد. نام این قریه در منابع مختلف به صورت‌های گوناگون ضبط شده است؛ یعقوبی (۱۴۱۹، ج۲: ۲۸۱)، طبری (۱۴۱۸، ج۷: ۱۳۶) و یاقوت حموی (۱۹۷۷، ج۳: ۴۱) الرذ نوشته‌اند. مسعودی نیز در مروج‌الذهب (۱۴۰۹ق، ج۳: ۳۱۹) ارزن و الران و قریه ردین و در التنبیه و الاشراف (۱۴۲۱: ۳۱۲) الزد و الراق نوشته است. خلفای عباسی بر گور این خلیفه، مقبره‌ای ساختند که در قرون بعدی، شهرهٔ خاص و عام بود و ابودلف در قرن چهارم آن را در قریهٔ الرذ دیده است (خزرجی، ۱۹۷۰: ۶۴). این آرامگاه تا چند دهه قبل در شهر کنونیِ ایلام همچنان برقرار بود (مرادی‌مقدم و کشتمند، ۱۳۹۰: ۱۷۳–۱۸۰). این امر نشان می‌دهد که روستای الرذ، به مرور زمان، توسعه یافت و در اوایل عهد قاجار به حسین‌آباد تغییر نام داد و مرکز حکومت والیان پشتکوه گردید. در عهد پهلوی نیز به ایلام تغییر نام داده شد. در متون تاریخی از این قریه با نام براز الروز نیز یاد شده است. موقعیت مستحکم طبیعی این قریه چنان بود

که نخستین حملهٔ سلجوقیان به این منطقه در سال ۴۴۰ هـق، در این روستا در هم شکسته شد (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج۹: ۵۳۹ و ۵۴۰). در قرون نخستین اسلامی از وجود روستایی با نام قریه الثلج (روستای برف) در این منطقه یاد شده است (ابن‌فقیه، ۱۸۸۵: ۲۱۱)؛ همچنین از قریهٔ دیگری با نام ترمان نام برده شده که چشمهٔ آب گرمی داشت که در تابستان‌ها خشک و در زمستان‌ها جاری می‌شد (همان: ۲۱۴). این موارد، گویای اهمیت نواحی روستایی ماسبذان است؛ البته ممکن است هنوز موارد دیگری باشد که به علت تحریف و تصحیف در ضبط اسامی آنها یا به خاطر عدم کفایتِ داده‌هایِ مؤلفان و مورخان دربارهٔ این مناطق، شناسایی آنها دشوار باشد.

۴. قلعهٔ ماهکی

با زوال سیروان در اواخر قرن پنجم در دوران سیطرهٔ سلجوقیان و با توجه به رونق زندگی ایلیاتی و ضعف زندگی مدنی که بر همه جای ایران عارض شد، این ناحیه نیز به سرزمین قلعه‌ها تبدیل شد و چندین قلعه در گوشه و کنار این ناحیه سر برآورد و در متون تاریخی ظاهر شد؛ از آن جمله می‌توان به دزدیلویه، دژماهکی و خولنجان اشاره کرد که اگرچه مکان دقیق آنها روشن نیست؛ اما از آنجا که در شرح حوادث مرتبط با غرب ایران و تکاپوهای خاندان بنی‌عناز از آنها در کنار نام حلوان و بندنیجین یاد شده است، می‌توان تصور کرد که برخی از آنها در لابلای کوه‌ها و دره‌های شمال منطقهٔ ماسبذان بوده باشند.

مهمترین این قلعه‌ها، قلعهٔ ماهکی است که مورخان در جریان منازعات سلجوقیان با بنی‌عناز در قرن پنجم هجری، نام آن را در کنار قلعهٔ سیروان، جزء متصرفات خاندان بنی‌عناز ثبت کرده‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۹: ۵۷۰، بدلیسی، ۱۳۷۷، ج۱: ۲۳). ابن‌اثیر (۱۳۹۹ق، ج۱۱: ۱۹۵، ۲۲۹، ۲۴۹، ۳۲۸، ۴۰۹) و راوندی (راوندی، ۱۳۶۳: ۲۸۴ و ۲۸۵) در توصیف منازعات امیران سلجوقی در سال ۵۴۲هـق، مطلب را به گونه‌ای بیان نموده‌اند که مکانِ این قلعه را در نزدیکی لحف (یا همان مندلی) نشان می‌دهد. از آنجا که ساخت قلعه در نقاط مرتفع، مستحکم و صعب‌الوصول انجام می‌شده و منطقهٔ لحف دشت و جلگه بوده، می‌توان استنباط نمود که این قلعه نیز در نواحی کوهستانی شرق لحف یا همان ماسبذان قرار داشته است. به تصریح ابن‌اثیر (۱۳۹۹ق، ج۱۱: ۲۸۶)، این قلعه، قبل از قرن چهارم وجود داشته و در اوایل قرن چهارم از سلطهٔ مستقیم خلافت عباسی خارج شده و زیر فرمان امیران کرد خاندان حسنویه، بنی‌عناز و سپس امیران ترکمان در آمده است. ترکمانان ایوایی در پایان عهد سلجوقیان، اراضی بین قلمرو خلافت و سلجوقیان را در غرب ایران تصاحب کردند که منطقهٔ ماسبذان نیز در این زمان جزئی از قلمرو ایواییان گشت. از قرن هفتم به بعد، دیگر نامی از قلعهٔ ماهکی ذکر نشده است.

۵. خولنجان

از دیگر مکان‌های ماسبذان که در منابع به آن اشاره شده، قلعهٔ خولنجان است. در شرح حوادث تاریخی، از این قلعه در میانِ متصرفاتِ بنی‌عناز و در نزدیکی لحف و بندنیجین یاد شده (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج۹: ۴۶۴ و ۴۶۵؛ رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳، ج۲: ۸۵۷) است که مکان آن به تحقیق معلوم نیست؛ اما با توجه به آنکه در نزدیکی بندنیجین واقع بوده و به تصریح مورخان، قلعه داشته است، می‌توان مکان آن را در دامنهٔ غربی کوهپایه‌های ماسبذان دانست؛ زیرا که قلعه‌ها به طور معمول در مناطق کوهستانی و لابه‌لای دره‌ها و کوه‌های صعب‌العبور ساخته می‌شدند و از آنجا که در بندنیجین چنین زمینه‌ای وجود نداشته است، به ناچار بایستی مکان خولنجان را در کوه‌های شرق بندنیجین تصور کرد که جزء ناحیهٔ کوهستانی ماسبذان است؛ همچنین در جریان منازعات بنی‌عناز و سلجوقیان از چند قلعهٔ دیگر؛ همچون کلکان، دزدیلویه و ارنبه نیز یاد شده (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج۹: ۴۶۴، ۵۳۸) است که به احتمال قوی و بر اساس توصیفِ ابن‌اثیر از مکان‌های منازعه، این قلعه‌ها نیز در ماسبذان قرار داشته‌اند.

۶. قلعهٔ وهار (بهار)

مستوفی (۱۰۷:۱۳۶۲) در میان شانزده ولایت کردستان، یکی را هم به بهار اختصاص داده و آن را قلعه‌ای دانسته که دارالملک سلیمان‌شاه ایوه بوده است. نخستین بار، لسترنج (۱۳۶۴: ۲۰۱- ۲۰۹) کوشید تا ضمن تبیین حدود کردستان، به تعیین مکان شهرها، قلاع و روستاهای آن بپردازد. اتکای صرفِ وی بر داده‌های حمدالله مستوفی، او را از نیل به هدف؛ یعنی تعیین حدود این ایالت و تعیین جای نام‌ها بازداشت؛ چنانکه کرسی این ایالت؛ یعنی قلعهٔ بهار را به خطا با شهر بهار همدان تطبیق کرد. از آن پس نیز هر یک از محققان و مصححان متون قدیمی که به تناسب موضوع خود به این امر پرداخته‌اند با بازنویسی مطالب لسترنج، شهر بهار همدان را جزئی از کردستان به حساب آورده‌اند (جوینی، ۱۳۷۵، ج۳: ۴۵۴، ۴۵۵ و ۴۵۸؛ رشیدالدین، ۱۳۷۳، ج۳: ۲۲۱۵؛ رشید یاسمی، بی تا: ۱۹۸؛ محقق، ۱۳۸۳، ج۱۳: ۱۰۲؛ سلیمانی، ۱۳۸۳، ج۱۳: ۸۱؛ ریاحی، ۱۳۷۵، ج۴: ۶۹۲). این روایت مستوفی، هیچ داده‌ای را جهت تعیین مکان بهار به دست نمی‌دهد؛ به همین جهت استنتاج محققان قبلی، مبنی بر تطبیق وهار با بهار همدان، به چند دلیل نمی‌تواند مقبول باشد:

۱- مستوفی (۱۰۸:۱۳۶۲) تصریح دارد که بهار، قلعه بود؛ البته او به وضوح میان قلعه و قصبه، تمایز قائل بوده و در شرح هرسین آورده است که «قلعه در وسط و قصبهٔ هرسین در پای قلعه قرار دارد»؛ ولی برای بهار از وجود قصبه، خبری به دست نمی‌دهد و این بدان معناست که بهار فقط یک قلعه بوده و در آن زمان قصبه و شهر نداشته است؛ همچنین روشن است که قلعه معمولاً حالت دفاعی داشته است و بر روی تپه‌ها و جاهای بلند ساخته می‌شد تا بر نواحی اطراف، مسلط و در هنگام حملهٔ

دشمن قادر به دفاع باشد (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹: ۲۶۷). دشت هموار بهار در شمال همدان، چنین ویژگی ندارد. ۲- همچنین، فاصلهٔ شهر بهار با همدان، فقط سه فرسخ است. از طرفی، می‌دانیم که همدان در طول قرون متمادی از مهمترین شهرهای ناحیهٔ غرب ایران و در عهد آل‌بویه و سلجوقیان به عنوان یکی از پایتخت‌های آن سلاطین به شمار می‌رفته است. آخرین سلاطین سلجوقی نیز در آنجا مستقر بودند و خوارزمشاهیان بعد از سقوط سلجوقیان و غلبه بر منطقهٔ جبال، همچنان همدان را به عنوان دارالملک آن منطقه حفظ کردند (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۷۵-۳۸۹). حال اگر قلعهٔ وهار را با بهار همدان یکی بدانیم، این پرسش، مطرح می‌شود که سلاطین سلجوقی و والیان خوارزمشاهیِ همدان، چگونه اجازه داده بودند که سلیمان‌شاه ایوه، مرکز قلمرو خود را در بیخ گوش آنها دایر کند؟ و در این صورت، خط مرزی بین قلمرو سلاطین سلجوقی و قلمرو ایوه کجا قرار می گرفت؟ ۳- علاوه بر این، مطابق داده‌های جغرافیانویسان مسلمان، همدان به عنوان یک شهر بزرگ، فضای گسترده‌ای را تا شعاع چند صد کیلومتر، تحت اداره داشت. ابن فقیه (۱۸۸۵: ۲۳۹)، محدودهٔ همدان را با ۲۴ رستاق از کرج ابودلف تا سیسر (سنندج و بیجار) و از گردنهٔ اسدآباد تا ساوه می‌داند. همهٔ جغرافیانویسان بعدی و در رأس آنها یاقوت حموی (۱۹۷۷، ج۵: ۴۰۷-۴۱۰) نیز که معاصر با سلیمان‌شاه ایوه بود، آن را تأیید و تصدیق می کنند. توصیف مستوفی (۱۳۶۲: ۷۱ و ۷۲) از همدان نیز مؤید همین قضیه است به گفتهٔ او: همدان «پنج ناحیه دارد: اول، فریوار و در حوالی شهر است با دو فرسنگی هفتاد و پنج پاره دیه است و شهرستانه و لابجین (لالجین) و فخراباد و قاسماباد و کوشک باغ معظم قرای آن و ولایت ماشانرود که نسخهٔ خلد برین و رشک نگارخانه چین است از حساب فریوار است و نه پاره دیه همچون یک باغ ...؛ ناحیهٔ دوم، از ماوین، چهل و یک پاره دیه است و دیه درودا و اقاباد و تبعاباد و گرداباد و مارمهان و فامیتی معظم قرای آن؛ ناحیهٔ سوم، شراهین چهل پاره دیه است و اورهن و فامره و کومجان و میلادجرد و اسطه و اشود معظم قرای آن؛ ناحیهٔ چهارم، اعلم سی و پنج پاره دیه است؛ ناحیهٔ پنجم، سردرود و برهند رود است بیست و یک پاره دیه است»؛ بنابراین به صراحت پیداست که ناحیهٔ فریوار از دو فرسنگی همدان، شروع شده و تا گردنهٔ اسدآباد و سیسر (سنندج و بیجار) امتداد داشته و بهار هم جزیی از این ناحیه به شمار می‌رفته است. از آنجا که نام لالجین (در سه کیلومتری بهار) در آن ذکر شده، معلوم است که در آن زمان، بهار همدان، یا اصلاً وجود نداشته یا از لالجین هم کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر بوده که نامش ذکر نشده است. ۴- علاوه بر این، چنانکه در بالا اشاره شده، مستوفی، در توصیف حدود کردستان، شرقی‌ترین مرز کردستان را در دینور و کنگاور دانسته و شهرهای اسدآباد، تویسرکان و نهاوند را جزء عراق عجم برشمرده است. در این صورت، بهار همدان در فاصلهٔ بیش از ده فرسخی در شرق اسدآباد، چگونه می‌توانسته است جزء کردستان باشد؟و اگر چنین بوده، به این معناست که سلیمان‌شاه، مرکز قلمرو خود را در نقطه‌ای خارج از قلمرو خود، مستقر ساخته است که با عقل و منطق سازگار نیست. معقول و معمول است که حکمرانان، محل فرمانروایی یا به اصطلاح،

پایتخـت خـود را در مرکـز قلمـرو تحـت فرمـان خـود مسـتقر سـازند کـه هـم بتواننـد بـا دسترسـی مناسـب بـر همـۀ اقطـار قلمـرو خـود، فرمـان براننـد و امـور را کنتـرل کننـد و هـم در هنـگام خطـر و حملـۀ دشـمن، از آسـیب‌های آنـی، در امـان ماننـد و فرصـت دفـاع داشـته باشـند؛ لـذا در اکثـر حکومت‌هـا، مرکـز قلمـرو از نقـاط مـرزی، فاصلـه داشـته اسـت؛ حـال، وقتـی قلمـرو کردسـتان از خانقیـن تـا کنـگاور امتداد داشـته اسـت؛ چـرا بایـد سلیمان‌شـاه، مرکـز خـود را در جایـی خـارج از قلمـرو خـود (یـا بـه فـرض محـال در شـرقی‌ترین نقطـۀ قلمـرو خـود) و در مجـاورت بـا حکمرانـان سـلجوقی و خوارزمشـاهیِ همـدان مسـتقر سـازد؟ در عیـن حـال، بـه تصریـح مورخـان، مغـولان در حملـۀ نخسـت خـود در سـال ۶۱۷هـ‌ق کـه بـه دنبـال سـلطان محمـد خوارزمشـاه آمـده بودنـد، همـدان را تصـرف کردنـد؛ یـک بـار، اهـل همـدان مطیـع شـدند و شـهر را تسـلیم کردنـد؛ امـا چنـد مـاه بعـد، شـورش کردنـد و توسـط مغـول قتـل عـام شـدند (جوینـی، ۱۳۷۵، ج۱، ۱۱۵ و ۱۱۶)؛ در حالـی کـه سلیمان‌شـاه، تـا حـدود چهـل سـال بعـد بـا مغـولان، مبـارزه می‌کـرد؛ به‌ویـژه در سـال ۶۴۰ هـ‌ق، از قلعـۀ وهـار در مقابـل حملـۀ سـپاهیان اتابـک لـر کوچـک کـه از حمایـت مغول‌هـا برخـوردار بودنـد (رحمتـی، ۱۳۹۳: ۹۴-۹۷)، محافظـت کـرد. بـا ایـن دلایـل، روشـن اسـت کـه دارالملک سلیمان‌شـاه را نمی‌تـوان بـا بهـار همـدان تطبیـق داد و لازم اسـت آن را در جایـی دیگـر از قلمـرو وسـیع کردسـتان جسـتجو کـرد. ۵- همچنیـن، حمـدالله مسـتوفی (۱۳۶۲: ۱۰۷، ۱۰۹ و ۱۱۱) در شـرح جغرافیـای ایالـت کردسـتان در عهد ایلخانـی، رود زاب را مـرز شـمالی آن و ایـن ایالـت را از جنـوب بـا خوزسـتان همسـایه دانسـته اسـت و از آنجا کـه هـم شـمالی‌ترین نقـاط خوزسـتان را اندیمشـک، شـوش و دزفـول دانسـته و هـم سرچشـمۀ رود بیـات (امـروزه تیـب) را در کردسـتان دانسـته اسـت (همـان: ۲۲۹) بـه خوبـی پیداسـت که منطقـۀ ماسـبذان را در عهد ایلخانـی جـزء قلمـرو کردسـتان بـه شـمار آورده اسـت؛ امـا بـه طـرز خیلـی عجیبـی در هنـگام ذکـر و شـرح شـهرها و نقـاط مدنـی کردسـتانِ عهـد ایلخانـی، هیـچ یـک از آنهـا را در ایـن منطقـه، تعییـن مـکان نکـرده اسـت. بـا توجـه بـه آنکـه منطقـۀ ماسـبذان در قـرون پنجـم و ششـم، سـرزمین قـلاع مسـتحکم بـوده و آبادانـی قابل‌توجهـی داشـته اسـت، نمی‌تـوان پذیرفـت کـه هیـچ نقطـۀ شـهری و مدنـی‌ای نداشـته و هیـچ یـک از شـهرهای ۱۶ گانـه‌ای کـه مسـتوفی ذکـر کـرده در ماسـبذان نبـوده اسـت.

دو مـورخ بـزرگِ هم‌عصـر بـا مسـتوفی، خواجه رشـیدالدین فضـل‌الله و ابن‌فوطی، نیـز در شـرح منازعات اتابـک لـر کوچـک بـا سلیمان‌شـاه ایـوه، از قلعـۀ بهـار بـا عنـوان کـردی آن (وهـار) یـاد کرده‌انـد. بـه گفتـۀ ابن‌فوطـی (۱۹۹۷: ۲۳۰)، در سـال ۶۴۰ هجـری، حسام‌الدین اتابـک لـر کوچـک کـه بـه تابعیت از خـان مغول تـن داده بـود، بـا ایـلات تحـت فرمـان خـود و همچنیـن بـا کمـک گرفتـن از مغـولان، بـه منطقۀ لحـف حمله بـرده؛ سـپس از آنجـا بـه قلعـۀ بهـار رفتـه و آن را در محاصـره گرفتـه اسـت. بـه روایـت رشـیدالدین (۱۳۷۳، ج۲: ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵)، «سلیمان‌شـاه ایـوه کـه در ایـن زمـان، سپهسـالار دربـار خلافـت بـود، بـرای نجـات قلعـۀ بهـار از محاصـره لرهـا، دسـت بـه کار شـد و بـا کسـب اجـازه از خلیفـه، بـه سـوی دشـمن رفـت. وقتـی بـه حلـوان رسـید، لشـکریان فراوانـی بـه او پیوسـت؛ سـپس بـا اتابـک لـر در محلـی بـه نـام سـهر جنگیـد و او را

به قتل رساند و سرش را بر دروازهٔ خانقین نصب کرد». توجه به نقاط جغرافیایی مورد توصیف در این دو روایت، می‌تواند در تعیین محل قلعهٔ وهار به ما کمک کند. این دو روایت، تصریح دارند که مهاجمان لر کوچک به منطقهٔ لحف، حمله کرده بودند. به گفتهٔ مستوفی، لحف، نام دیوانی منطقهٔ کوهپایه در شرق عراق است که مهمترین شهر آن، بندنیجین (بعدها مندلیجین و امروزه مندلی) است؛ همچنین نیک می‌دانیم که قلمرو اتابک لر کوچک فقط تا رود سیمره بوده است و برای رسیدن به لحف و خولنجان، حتماً بایستی از منطقهٔ پشتکوه عبور می‌کردند که جزء قلمرو کردستان و سلیمان‌شاه بود. محل نزاع سلیمان‌شاه با اتابک نیز سهر گفته شده که به نظر می‌رسد تصحیفی از سیمره باشد (سهر، سمر، سمر، سیمره)؛ زیرا به تصریح مورخ، سلیمان‌شاه بعد از غلبه بر اتابک لر، دو قلعه از ایشان را تصرف کرد؛ یکی، قلعهٔ شیگان و دیگر، قلعهٔ دزبر شاپورخواست (همان: ۸۵۷). ویرانه‌های قلعهٔ شیگان، امروزه با نام تپه سیکان در نزدیکی ویرانه‌های شهر سیمره (دره‌شهر کنونی) دیده می‌شود (ایزدپناه، ۱۳۵۰، ج۲: ۴۱۰-۴۱۹). قلعهٔ دزبر نیز در مرکز شاپورخواست، واقع و با قلعهٔ فلک‌الافلاک امروزی در خرم‌آباد قابل تطبیق است (همان: ۴۸-۵۶)؛ البته حمدالله مستوفی (۱۳۶۴: ۵۵۶)، محل درگیری آن دو را دهلیز نوشته است که گویا تصحیف دهلیران (دهلران) باشد؛ در هر صورت، تأمل در نام‌های جغرافیایی در این روایات، نشان می‌دهد که این اماکن جغرافیایی به هم نزدیک بوده‌اند. وقتی لحف، خانقین، حلوان، سیمره (یا حتی دهلران) در یک منطقهٔ نزدیک به هم قرار داشته‌اند، چه دلیلی دارد که بهار در یک فاصلهٔ ۶۳ فرسخی (حدود ۴۰۰ کیلومتر) از این منطقه قرار داشته باشد (همان، ۱۳۶۲: ۱۶۵). به تصریح ابن فوطی، مهاجمان بعد از غارت لحف به بهار تاختند؛ بنابراین، باید بهار در همان نزدیکی بوده باشد؛ وگرنه چگونه مهاجمان از اطراف مندلی یکباره به سوی همدان رفته و بهار را در محاصره گرفته‌اند؟ همچنین به تصریح رشیدالدین، سلیمان‌شاه برای نجات بهار به منطقهٔ حلوان رفت و با پیوستن نیروهای وفادار به او، با اتابک لر درگیر شد. اگر واقعاً قلعهٔ بهار، همان بهار همدان باشد، چگونه مورخ، شرح عبور سلیمان‌شاه و لشکرش از حلوان تا همدان را نگفته است؟

چنانکه دیده شد، منطقهٔ ماسبذان با داشتن آب و چشمه‌های کافی در طول قرون نخستین اسلامی از نقاط آبادِ ایالت جبال به حساب می‌آمده و از زندگی شهری و مدنی قابل توجهی برخوردار بوده است. نمی‌توان پذیرفت که در پایان قرن ششم و با غلبهٔ ترکمانان ایوایی، یکباره مدنیت از آنجا رخت بربسته و هیچ نقطهٔ آبادی در آن نمانده باشد؛ از طرفی دیگر، چنانکه گفته شد، موقعیت کوهستانی منطقه به وجود برخی قلاع و حصانت آنها در برابر مهاجمان در این منطقه کمک می‌کرد و از آنجا که بهار نیز فقط قلعه (و نه قصبه) بوده است، به راحتی می‌توان تصور کرد که در منطقهٔ کوهستانیِ مثلث شکلِ واقعِ در بین رود سیمره، مندلی و حلوان قرار داشته است و این شرایط طبیعی، امکان ایجاد یک قلعهٔ صعب‌الوصول و قابل دفاع را فراهم می‌کرد. منابع بعد از عهد ایلخانی، نامی از

این قلعه نبرده‌اند و این احتمالاً بدان خاطر است که بعد از غلبهٔ مغول بر این ناحیه، آن قلعه، ویران شده یا با نام دیگری به حیات خود ادامه داده است. در ارتفاعات غرب ایلام نیز روستایی کوهستانی با نام کردی اواره (Avare) وجود دارد که به فارسی، آن را بهارستان می‌نامند که می‌تواند با نام قلعهٔ وهار مرتبط دانسته شود؛ بدین ترتیب، معلوم است که سلیمان‌شاه با ساخت (یا تعمیر) قلعهٔ مستحکم بهار در ناحیهٔ ماسبذان و نیز با استفاده از شرایط کوهستانی و طبیعی آن منطقه، توانست بیش از ۴۰ سال در مقابل مغول‌ها مقاومت کند و از نفوذ و ورود سربازان مغول به بین‌النهرین و بغداد جلوگیری نماید.

نتیجه گیری

ولایت ماسبذان به عنوان بخشی از ناحیهٔ جبال (کوهستان)، حائل میان منطقهٔ کوهستانی زاگرس میانی و جلگهٔ پست بین‌النهرین بود که از شمال به جلگهٔ ماهیدشت و کوه‌های سرپل زهاب و از جنوب به حوضهٔ رود کرخه محدود می‌شد. از شرق نیز تا درهٔ رود سیمره و از غرب تا عراق را در بر می گرفت. این منطقه که امروزه بخش اعظم استان ایلام را شامل می‌شود، در قرون نخستین اسلامی، ماسبذان نامیده می‌شد. ماسبذان از منظر جغرافیای طبیعی، از دو ناحیهٔ دشت و کوهستان تشکیل شده بود؛ به همین خاطر از خوش آب و هواترین نقاط ایران در عهد باستان و قرون نخستین اسلامی به شمار می‌رفت. با توجه به اشتراکات فرهنگی ساکنان این ناحیه با مناطق مجاور خود، جزئی از بلاد پهله نیز به شمار می‌رفت. شرایط اقلیمی مناسب، موقعیت استراتژیک آن بر سر راه ارتباطیِ ایرانِ مرکزی با عراق، نزدیکی به پایتخت (تسیفون و بعدها بغداد)، داشتن مراتع و شکارگاه‌های غنی، موقعیت مستحکم و صعب‌الوصولِ طبیعی، از وجوه اهمیت این ناحیه در طول دورهٔ تاریخی از اسلام تا حملهٔ مغول در این ناحیه هستند؛ بنابراین، حوادث فراوان و متعدد تاریخی در این ناحیه، حادث شده و نام شهرها، روستاها و قلاع این منطقه را در متون تاریخی و جغرافیایی جاودانه ساخته است. این پژوهش نشان داد که علاوه بر شهر و قلعهٔ بزرگ و مشهور سیروان، شهر آذیوخان، روستای الرذ، قلعهٔ ماهکی و قلعهٔ خولنجان از نقاط معتبر این ناحیه بوده‌اند؛ همچنین در این مقاله، معلوم شد که برخلاف آنچه تاکنون همهٔ پژوهشگران پنداشته و نگاشته‌اند، قلعهٔ وهار (بهار) به عنوان پایتخت بزرگترین مخالفِ مغولان؛ یعنی امیر شهاب‌الدین سلیمان‌شاه ایوه در این منطقه قرار داشته و او به پشتوانهٔ موقعیت طبیعی منطقه و استحکام قلعهٔ بهار، بیش از ۴۰ سال از ورود مغول‌ها به بین‌النهرین جلوگیری کرده است.

منابع و مآخذ

-ابن اثیر، عزالدین علی؛ (۱۳۹۹ق)، الکامل فی التاریخ، تحقیق کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارالصادر.
-ابن حوقل، ابوالقاسم محمد؛ (۱۹۶۷)، صوره الارض، تحقیق کرامرز، لیدن: بریل.
-ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله ؛(۱۸۸۹)، مسالک الممالک، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
-ابن رسته، احمد بن عمر؛ (۱۸۹۲)، الاعلاق النفیسه، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
-ابن فقیه همدانی، ابی بکر احمد بن محمد؛ (۱۸۸۵م)، مختصر کتاب البلدان، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد؛ (۱۹۹۷)، الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المأئه السابعه، حققه و علق علیه بشار عواد معروف و عماد عبدالسلام رؤوف، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
-ادریسی، محمد بن محمد بن عبدالله؛ (بی تا)، نزهه المشتاق فی اختراق الآفاق، قاهر: مکتبه الثقافه الدینیه.
-اصطخری ابراهیم بن محمد؛ (۱۹۲۷)، مسالک الممالک، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
-اکبری، مرتضی و سیاوش یاری؛ (۱۳۹۵)، «نقش رودخانه‌های مرزی در روابط ایران و عراق از دورۀ پهلوی تا آغاز جنگ تحمیلی (مطالعۀ موردی: کنگیر و کنجان‌چم در استان ایلام)»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شمارۀ ۱۸، صص ۱-۲۰.
-اکبری، مرتضی؛ (۱۳۹۴)، «بررسی و تحلیل جایگاه ایالات ماسبذان و مهرجانقذق (ایلام) در دورۀ خلافت عباسی»، فرهنگ ایلام، دورۀ شانزدهم، شمارۀ ۴۶ -۴۷، صص ۵۵-۷۴.
-ایزدپناه، حمید؛ (۱۳۵۰)، آثار باستانی و تاریخی لرستان، تهران: انجمن آثار ملی.
-بدلیسی، شرف‌خان بن شمس‌الدین؛ (۱۳۷۷)، شرفنامه، به اهتمام ولادیمیر ولییامینوف زرنوف، تهران: اساطیر.
-بغدادی، صفی‌الدین عبدالمؤمن؛ (۱۴۱۲)، مراصد الاطلاع علی اسماء امکنه و البقاع، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفه.
-بلاذری احمد بن یحیی؛ (۱۴۲۱)، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه‌الهلال.
-بلخی ابوزید احمد بن سهل؛ (۱۴۳۱)، البدء و التاریخ، تحقیق سمیر شمس، بیروت: دارصادر.
-ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک بن محمد؛ (۱۴۲۴)، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: مکتبه العصریه.
-جوینی، عطاملک؛ (۱۳۷۵)، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
-حدود العالم من المشرق الی المغرب؛ (۱۳۶۲)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
-خزرجی، ابودلف مسعر بن مهلهل؛ (۱۹۷۰)، رساله الثانیه، تصحیح محمد منیر مرسی، قاهره: عالم الکتب.
-راولینسون، هنری؛ (۱۳۶۲)، سفرنامۀ راولینسون، ترجمۀ اسکندر امان‌الهی بهاروند، تهران: آگاه.
-راوندی، محمد بن علی بن سلیمان؛ (۱۳۶۳)، راحه الصدور و آیه السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: علمی.
-رحمتی، محسن؛ (۱۳۹۳)، «سلیمان‌شاه ایوه و حملۀ مغول»، فصلنامۀ مطالعات تاریخ اسلام، سال ششم، شمارۀ ۲۲، صص ۸۱-۱۰۴.
-رشید یاسمی، غلامرضا؛ (بی تا)، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، تهران: کتابخانه‌ی آثار جاویدان.
-رشیدالدین فضل‌الله؛ (۱۳۷۳)، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
-ریاحی، وحید؛ (۱۳۷۵)، «بهار»، دانشنامۀ جهان اسلام، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
-سلیمانی، محسن؛ (۱۳۸۳)، «بهار»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
-طبری، محمد بن جریر؛ (۱۴۱۸)، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق عبدأ علی مهنا، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
-علی‌بیگی، حسین؛ (۱۳۹۱)، «جغرافیای تاریخی ولایات ماسبذان و مهرجانقذق و حاکم‌نشین آنها»، تاریخ نو، سال دوم، شمارۀ ۴، صص ۱۲۳-۱۴۲.
-قدامه بن جعفر؛ (۱۸۸۹)، الخراج، تحقیق م. دخویه، لیدن: بریل.
-قره‌چانلو، حسین؛ (۱۳۶۰)، «استان کنونی ایلام و عیلام؛ پژوهشی در جغرافیای تاریخی ماسبذان و مهرجانقذق»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۳۵ و ۳۶، صص ۳۱- ۵۲.
-قزوینی، زکریا بن محمد؛ (بی تا)، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر.
- کامرون، جورج؛ (۱۳۶۵)، ایران در سپیده‌دم تاریخ، ترجمۀ حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی.
-لسترنج، گای؛ (۱۳۶۴)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمۀ محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
-محقق، سیمین؛ (۱۳۸۳)، «بهارلو»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج۱۳، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
-مرادی‌مقدم، مراد و ناهید کشتمند؛ (۱۳۹۰)، «سرگذشت مقبرۀ المهدی بالله در شهر ایلام»، نامۀ تاریخ‌پژوهان، سال هفتم،

شـمارهٔ ۲۵، صص ۱۶۶-۱۸۳.
-مردوخ کردستانی، محمد؛ (۱۳۷۹)، تاریخ مردوخ، تهران: کارنگ.
-مستوفی، حمدالله؛ (۱۳۶۲)، نزهه‌القلوب، به اهتمام گای لیسترنج، تهران: دنیای کتاب.
-ــــــــــــ؛ (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر.
-مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ (۱۴۰۹ق)، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر.
-ــــــــــــ؛ (۱۴۲۱)، التنبیه و الاشراف، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
-مشیرالدوله، میرزا جعفرخان؛ (۱۳۴۸)، رسالهٔ تحقیقات سرحدیه، به اهتمام محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
-مظاهری، خداکرم، حسین زینی‌وند و بهرام کریمی؛ (۱۳۹۳)، «زوال ولایت مهرجانقذق بر اساس متون تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی»، مجلهٔ پژوهش‌های ایرانشناسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، صص ۸۵-۱۰۲.
-مقدسی، محمد بن احمد؛ (۱۴۰۸)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
-یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله؛ (۱۹۷۷)، معجم البلدان، تحقیق ووستنفلد، بیروت: دار صادر.
-یعقوبی، احمد ابن ابی واضح؛ (۱۸۹۲)، البلدان، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.